

تورود

قیمت ایانه در طهران دوارده هزار دینار
 در ساواک ایاک اخله ایران چهار هزار دینار
 در روسیه سه منان دینار
 شش رعبه در فرنگستان
 مالک عثمانیه و مصر هفت فرانک
 وجه بیست همه جا بعهده اداره است

اداره جوبده علیته نوزده (طهران)
 محله سنگلی گذر در خانقاه
 کاتبه موراداره بامد کل ناظم الاسلام
 بنارنج یکشنبه سلخ رمضان المبارک
 سنه اهجری سال لوشقان شکرک
 مطابق بیستم دسامبر ماه فرانسه سنه اسی

در این مجله بطران اجماع برین میا علیته در بیست و نوا بقا بدعا نویسنده فامی حیدر
 نکر طبع تو بیچ شود فراسیلا که با اداره فرستاده میشود صاحبان آنها جو سترند

فهرست مندرجات

- علم و ادب انکشاف بک دنیا تاریخ طبعی
- حواس ظاهره حفظ الصحه مدارس
- فردانانا حرکت زمین لغات
- بقیه منظومه جناب شریعتی از رفیع الدوله جلد

علم و ادب

در زرد خرد مندان هوشمند و هوشمندان خردمند هیچ
 نقدگران فایده ترا علم و ادب هیچ درجه بلند پایه تراز
 علم و ادب نیست که روی که وجودشان در حلقه انشا
 در وضعه آدمیت بعلم و ادب آراش باقی و نهال

در بوستان دانش باید دانای پرورش پذیر و روح
 و فضل فو خد فایده علماء بسیار و منفعت ایشان بیشتا
 احد بر این سخن نیست در اینک عالم بی علم و بدون عالم
 وجود ندارد و بی آدمی بدون دانش و پیش نمودنی
 نباشد اگر عالم سلسله از ادب در جناندها می را
 از قدر دنیا بقضای هوا رساند مرغ را از اوج هوا
 بخصی زمین نشاند هیچ کس را در فضل علم و عالم انکار
 فی واحد براد رفعت حجل و جاهل مکابره نیست لکن
 برای اداء تکلیف و نالیف و ارشاد و تذکر امثال خود
 بعضی آیه قرآنی و کتب آسمانی و پیاره اخبار را که در فضل

علم و عالم از پیشوایان دین و بزرگان مبین بمارسیده
 در این صحیفه مندرج میباشد از آنجمله در قرآن
 کریم مینویسند **انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی**
فقط خدا از خدای تعالی هراس میکند را اینست مگر عالمان را
و در آیه دیگر مینویسند **فجاءواهم عند ربهم جنات**
عند یحیی من تحتها الا انها تا آنجا که فرموده است
ذللین خیر ربه یعنی هشت کسی را باشد که در دین و
ترس خدا باشد از آیه اول معلوم شد که جز عالم را از ترس
خدا نباشد و از آیه دیگر معلوم شد که جز بر سپیدگان
هشت بود پس از هر دو آیه لازم آید که جز علماء را هشت
 نبود (بقیه دارد)

انکه فایزگی دنیا از مسئله (۳۵)

در سر هر زمین و جزیره که اسپانیولها قدم نهادند
 اول سواشان از اهالی آن مکان تجسس طلا بود زیرا
 که اغلب این مردم اشخاص پست فطرت و جریض بودند که
 برایشم و زر کلوب را از خاک فرینکنان بعیث نمود
 بودند و آنوقت طمع و حرص این قوم را زیاد شد که اهل
 این جزیره را بر بوزهای طلا مزین بافتند و نیز جمل

نادانان آنها خریدار میشدند و اسپانیولها اگر دیدند که زر
 نایب با خرف و محرمهای الوان بدله میکردند پادشاه
 انطایفه و خشی ملنفت شد که امیر البحر را نظر بناج
 وی است بدون درنگ تاج خود را با چند پارچه استبا
 دیگر از طلا و احمر سلخه بودند با امیر البحر پیشکش
 نمود امیر البحر را دیده از نظاره این در جزیره و از کواکب
 پادشاه فریور با مماء و اشاره سوال نمود که معادن
 فلز کجاست مشارا لیه گفتند یکی از جزایر که موسوم
 به منی پو است معادن بیشتر از این فلز یافت میشود
 امیر البحر بواسطه احتیاط فطری ملاحظه نمود که بان
 جمعیت قلیل و این جزیره قوه حربه نمیتوان خود را بان
 جزیره رسانید و مصمم مراجعت با اسپانیول گردید که
 تفصیل فو حاش خود را بسپایه سر پادشاه ذبحاه آن
 مملکت معروض دارد و مستعدی شود که چند کشتی با
 جمعیت زیاد از ملاحان و ترکان شاه همراهِ او سازد
 که دوباره مراجعت نموده به بنگی دنیا از پرمقصود
 شناید چون یکی از کشتیهای او چنانچه ذکر شد غرق
 گردید بود و آن کشتی دیگر که باقی مانده زیاد کوچک
 بود

مسئله
 بود
 بودند
 نمودند
 داشتند
 تکلیف
 از سایر
 طولانی
 تکلیف
 کوچکی
 بقیه
 لوازم
 برایشان
 وی و نام
 کردند
 کاشی
 و بر امل
 مرکب
 طلای

بود ممکن نمیشد آن جمیع را که بهر او اوستا فرستاده
 بودند در آن کشتی جا بگیرند به اغلی از ایشان تکلیف
 نمود که در آن جزیره توقف نمایند و انتظار مراجعت او را
 داشته باشند و با ایشان اظهار داشت که هر کس قبول
 تکلیف او را کند و توقف نماید از جانب پادشاه امین است
 از سایر همگان یا بدعا علی ذمه رهائش که از این سفر
 طولانی دریا خسته و وامانده بودند با کمال میل این
 تکلیف را قبول نموده کلمه ایشان را به بنای قلعه
 کوچکی از چوب و خاک فرمان داد چند عراده توپ از
 بقعه اسباب کشتی غرق شده با قدر قورخانه و سایر
 لوازم مدافعه در آن گذاشت یکی از اشخاص کاتب خود را
 برایشان رئیس قرار داد و ایشان را امر نمود که اطاعت
 وی را نمایند و با اهل جزیره بطریق بدنگی را پیش
 گیرند و آنها را نیا از اندک کلمه چون تصمیم سفر نمود
 کاگری پادشاه طایفه و خشی که در دست جان او بود
 و بر املش شد قلیل یادگاری و زاید نرفار شود و آن
 مرکب بود از چند ناچ زدن و نقابهای فرسوده و خاک
 طایفه انداز که بقول خودش از جزیره سی و او اندم

بودند کلمه هدا یا می دیش و حشبان از قبول نمودند و
 او را اطمینان داد که بزود مراجعت نماید او ملافات خوا
 کرد پس از تقدیم شرایط نصاب بکشتی نشسته بماند

فرنگیان حرکت نمود
 (بقیه دارد)
باب الح طبعی با طبعنا که از زمین است
(در ثقل اجسام)

تمام اجسام سقوط و نزول میکنند بزمین زمین و قوه
 که آنها را حمل نکند نباشد اگر بعضی از اجسام مانند
 ادخنه و سحاب چادر هوا که می بینیم برخلاف این
 حکم رفتار میکنند یعنی ساو ط می شوند علتش آنست که
 چون هوا اجزای است محققاً ثقیل لهذا بر تمام اجسامی که
 در آن مغموس باشند قوه تبعیده عمودیه وارد میگردد
 که گاه بر او گاه مافوقاً از مسبقه ثقل است و همچنین
 چوب پنبه که در رو آب می آیند نیز مبتلای همین علت
 است حال که بسقوط اجسام قائل شدیم گوئیم که تمام
 اجسام در خلاف یک سرعست فقط گردند و بجهت ایشان
 ابتدا در یک لوله همیشه قطور و طویل که از هر دو
 طرف دارای دو شهر باشد چند خرد کاعذ و سرب

مومی و غیره داخل میکنند و بوسیله آن تخته هوا تمام
هوا داخل لوله را خارج نمائیم و بعد یک دفعه له له را
بر میگردانیم تمام اجسام منوعه محو و در لوله حرکت
کنند و با هم از طرفی بطرف دیگر لوله میروند

ثقل اجسام عبارت است از قوه که تمام اجسام را بسبب
مرکز زمین میکشد لکن اوضاع جراثیم الهیه و جنس و
مبتدا طبیعیه این سبب قوه را نتوانسته اند تعیین کرد
مگر بوسیله معرفت عقلی و تجربه آثارش (بقیه بخار)

حواست ظاهره از مسئله (۳۶)

ما را چندین حواس است که ما بین ما و اشیاء عالم
ارتباط میدهند از اینها حسی است که با قوه سامعه
که بوساطت آن اشخاص اصوات و بیجا بیه و قوه لامسه
که بوسیله آن پی میبریم بشکل سطح و درجه حرارت
و سبب اشیاء و امثال آن و دیگر قوه شامه است
که بوسیله آن استشمام ریاح و عطریات میکنند و
بالآخر قوه ذائقه که بوسیله آن طعم و مزه را ملاحظه
میشویم پس من جمیع المجموع پنج حس شد که آنها را حواس
خام خوانند اند یعنی پنج رابطه ما بین دماغ است

و چیزها بشکله او را از اطراف احاطه کرده اند و هر یک
از این روابط مستعد و مهیاست برای حاصل کردن
علت معین از احتیاجات و تاثیر اینکه دماغ و حواس
انسان تقییر و قیاس میکنند و هر واسطه یعنی هر
از این حواس حس که قسمتی از جسد انسان را تشکیل
میدهند و آن عضو نیستند و فعال بنا بر این قرار
ببخش آن حواس یا وسایط حواس در بدن است از این
چشم گوش پوست بینی زبان (بقیه بخار)

حفظ الصبر از مسئله (۳۷)

از روی قوای این فیزیولوژی معین شده است که
فکین نوع انسان قسمتی خلوص شده است که هم میتواند
سخن و صلابت کند هم بلع نماید از این جهت هم حیوانی
و هم نباتی خور است و کلیت اعصاب حیوانی و نباتی را
که تغذیه کنند تبدیل و غذا شوند یکی غذای عصبی
و دیگری عضلاتی و غذای عصبانی نیز در بدن در
عمل نمایند قسمتی صرف قوای شود که یومیه بواسطه
حرکت و مشاغل از بدن تخلص و در دیگری صرف
تولید حرارت را ایجاد میکند که با برودت هوا خوار

مقاومت
قسمتی از
از قوه
مواد
حرارت
زمین که
بافراط
توانند
بعد از این
اشرف بر
اسلام
جمع و جمع
تفقا
مکر
فرمود
با ایش
بنام

مقاومت کرده بدن را دائما بحالت تعادل نگاه دارد
 قسمتی از اغذیه را که نوع انسان صرف میکند مواد
 آذوقه نامند از قبیل گوشت و شیر و تخم مرغ و روغن
 و مواد الکلی و قند و غیره و عمل اینگونه اغذیه تولید
 حرارت و قوه زیاد است در بدن پس در هر یک از اماکن
 زمین که گرم تر است انسانا استعمال اینگونه غذا را
 با فرط نتواند کرد و بهیچ وجه مواد الکلی استعمال
 نتواند نمود (بعینه دارد)

مدارس از مسئله (۲۸)

بعد از اینکه امر مدارس مرتب و منظم گردد بدینجا منطقی
 اشرف برین ارفع الدوله سفر کبیر دولت علیه مقیم
 اسلامبول که از معارف پروردان دانش پژوهان
 جمع وجه اعانه از معارف پروردان ایران که در روس و
 قفقاز به مقیم بودند فرموده و از کسبه قوت و جیب
 مکرر مستوجبه معتدبه اعانه برای مدارس مبدول
 فرمودند جناب مفتاح الملک که در آنوقت دیانت
 با ایشان بود چون این وجه را قابل و کافی دیدم مدرسه
 بنام دبستان دانش در جنب مکتبه افتتاحیه مضمون

نمود و این دبستان مخصوص بود بایستام و فقراء و محتاجان
 این مکتبه از خصوص وجه جناب اشرف برین ارفع الدوله
 بود و شاگردان این دبستان از جهت اهتمام در رسیدن
 جناب مفتاح الملک نهایت ترقی دادند و اندک مدتی
 نمودند اما ثنائی خوب دادند و انوس که پس از استعفا
 جناب مفتاح الملک و نقل این دبستان بمکان دیگر
 این عده شاگردان که تحصیل آنها با آخر رسیده و در
 علم و ترقی افتادند از دخول بدبستان که ایجاد شد بر
 اینگونه محصلین بود ممنوع شدند و واقع زحمت جمعی
 در این مکتب بهکدرت و اوقاف شریف جمعی متادین خود
 مکرر دید

این بنا بر غرض شخصی است که کلی از کار خواب دارد
 شاید اگر با زحم تعبیر در مدبر این دبستان داده شود
 مدبر مثال این شاگردان را که در راه ترقی میباشند
 جواب دهند و شاگرد جدید آورد و محض این شخصی
 جمعی از طریق علم و دانش گمراه شوند از این جا معلوم
 میشود که این گونه مدارس باید در تحت مراقبت اشخاص باشد
 نه شخص بلکه نظارت در سیدکم و ذرات علوم و معارف شرط
 (بعینه دارد)

(فخري انا از مسره)

همانا عت شیخ مدرس را وداع کرده بلطاس شیخ
 مدرس مبلغ بعنوان هدیه بمن بخشید که خارج سفر
 من باشد مبلغ را از شیخ قبول کرده غایب سفر آخرت
 گردیدم چیزی همراه نیاوردم مگر دو سه جلد کتاب
 هر چه داشتم از کتابخانه و غیره همه را ترک نموده بعد از
 زحمت بسیار نیم شبی وارد ارمیه شدم در همانا
 از شب رفتم در بجان مرحوم حسن آقای مجاهد بعد از
 اینکه ملفق شد که مسلمان آمده ام از ملاقات من
 سرور خوشحال گردید و از ایشان خواهر نمودم که
 کلمه طیبه اسلام و ضروریات دین را بمن الفاء و تعلیم
 نمایند و همه را بمن الفاء فرمود و بخط سربان نوشتن که
 فراموش نشود و هم مستدعی شدم که اسلام مرا بکلیت
 نمایند که میباید اقارب و مسجین بشنوند و مرا از بیت
 کنند و یا اینکه وسواس نمایند و بعد شبانه بحام رفته
 غسل توکیر از شرک و کفر نمودم بعد از بیرون آمدن از
 حمام مجدداً کلمه اسلام را بر زبان جاری نموده ظاهر و
 باطن را داخل دین حق گردیدم خدا را بصله از زبان

شکر مینمایم که در کفر نمودم و مشرک و مثلث از دنیا
 رفتم و بعد از شفاء از مرض خزان مشغول خواندن
 قرآن و تحصیل علوم اهله اسلام گردیده و بعد بصله
 تکمیل علوم و زیارت عارفان و عتبات عالیات گردیدم
 پس از زیارت و تکمیل تحصیل در خدمت اساتید کرام
 مدتی عمر خود را در تحصیل و زیارت گذرانیدم و بعد
 بعبادت خود در آن مکان شریفه عبات نمودم (بسم الله)

(حرکت زمین از مسره)

چهارم از ادله حرکت زمین این است که ماده عطار در
 وزهره و آفتاب دیدیم که هر یک حرکت وضعی دارند
 در بانه سیارات هم خواهیم دید که دارای این حرکت
 هستند زمین ماه هم که یکی از این سیارات است
 پس از فاعله عمومی تخلف نمیکند آنهم دارای این حرکت
 است یا چه دلیل دارد که چنین تصور کنیم که آفتاب یا
 آن عظمت و بآن بزرگی شبانه روز در گرد زمین محض
 ماده در بندگی شش مقابل بیشتر از فاصله آفتاب
 باشد بر زمین یعنی آفتاب مشرک باشد هر ثانیه نه هزار
 دو و سیست کیلومتر مشری در هر ثانیه چهار هزار

مشهد
 گویند چه
 سیارات
 عظامند
 اگر چه اد
 موافق
 در باب
 نموده اند
 سیارات
 بعینه
 یک طیب
 که بر نقطه
 ملک و ناز
 هست
 خواهی از
 خوردن
 جمله باید
 علم اعشا

ششصد زحل در هر ثانیه هشتاد و هشت هزار کیلومتر
 گویند همچو سر کوی بی سبب جهت خداوند عاقل عادل این
 سیارات عظیم الحی برای گردیدن بدو این کره کو چل
 عطا نمیکند بگرد لیلی بالا تر و بهتر از این لازم نیست
 اگر چه ادله بسیار از برای این حرکت ذکر نموده اند در
 موافق و شرح موافق و در فو حات مکی محی الدین
 در باب سیار جلاله مطبوعه مصر صفتی که تصریح
 نموده اند این حرکت جملاً همینکه زمین حرکت وضعی مثل
 سیارات دارد در دفع تمام اشکالات پیشو (بقیه دارد)

بقیه منظوم است بشرح در دفع اشکالات
 بلطیب مجرب بخته در این نکته را چنان بینه

که هر نقطه از نقاط زمین همگانه فصل و در تمام سنین
 نماند و نماند و شب و بصره و منا سبب طول عمر و صحت است
 هست و جوهر نیک دنیا آنچه پیدا نکند در ظلمات
 خواهی از صحت شود بحال بهر خوردن بجواب ذل
 خوردن و خواب در راه رفتن و در شوش و عیش و کار کردن
 جمله باید با اعتدال بود مسلک اعتدال حال بود
 علم اعتدال در هر حال میکند بنیه تو را پامال

هر چه خواهی برود کار بکن شب همه را خاک خنبار بکن
 وقت کافیه بجواب را خنجر هفت مانع شمر ز ساعت پیش
 تو خود در شب تاب خشم کن تپه خوبتر از اشک کن
 گریه پیری نباید صحت از جوانی زحیره کن قوت
 که کنند عمر را بدهره و چیز غم و خلق بدای و چشم عزیز
 گرتو خوش خلق خوش زبان با دامن آخرم و جوان با پیشی
 غالباً علی کالت تو تنبلی و غم و بطلان تو
 شد خلق و سوء حال تو سبب جمله ملالت تو
 سوء هضم است علت بعد گویند مثل شیخ بی پرده
 مایه عیش آدمی شکم است تا بند ریج میرود چشم غم

(بقیه دارد)

لغات از مسئله

سلال بر وزن غراب ریشی و فرجه ایست که حادث میشود
 در شش یا در عقب ذات الریه یا در عقبی کام و نزله کفین
 بعضی برای مر بصر به سئل از اغلاط است عجب است از
 صاحب قاموس که لفظ سئل را صحیح دانسته با اینکه گفته
 است معظم در دهها بر وزن فعال آمده است مثل ز کام
 و صداع و فو او و سعال

دستور در عرب با نام است یعنی آنکه در تسمیة مؤنث
 بر او اعتماد کنند و در فارسی با فتح است گفتن بعضی
 بعکس غلط است
 متعارف در نزد مؤرخین این است که از اول ماه
 تا نصف ماه گویند خلک و خلون و در نصف آخر
 ماه گویند بقیه و بقیین و الفاظ مزبور را با نوزده
 مقام قلت و با ناء در مقام کثرت آرنده مثل گویند
 برای اربع خلون و برای یازده خلک پس گفتن بعضی
 بعثرین ليله خلک و بخمس عشرین خلون خلاف است
 فصحاء و بلغاء است

و نیز ضمیری که راجع بجمع کثیر است ضمیر مفرد مؤنث
 آرنده ها و الف و ضمیری که راجع بجمع قلیل است
 جمع مؤنث آرنده ها و نون مشدده مثل ان عدت الشهور
 عند الله ثلثه عشر شهرا فی کما بیلله یوم خلق السموات
 الارض منها اربعه حرم ذلك الذین القیم فلا ینظروا فیهن
 انفسکم که ضمیر شهر جز مرها و نون قرار داده است
 قلت آنها و ضمیر شهوسن راها و الف قرار داده است
 کثرت آنها پس راجع کردن ضمیر مفرد مؤنث را بمطلق جمع

و یا ضمیر جمع مؤنث بمطلق جمع خلافی بلغاء است
 و نیز ملحق میکنند بجمع کثیر را و منگویند غطین
 در راه کثیره و اقمنا ایاماً معذوده و ملحق میکنند
 بجمع قلیل الف و ناء را و گویند اقمنا ایاماً معذود
 و گویند اثمنا ایااماً معذود و غطین و در راه یبراد
 و باین قاعده قرآن نیز ناطوا است مثل و قالوا انتمنا
 لتاذا الا ایاماً معذوده
 و در سوره آل عمران فرموده است لا ایاماً معذود
 (تعبیر دارد)

روز	تاریخ	توضیحات
۲۰	۱۳۲۱ هجری	وقال یومیر
۲۱	شوال المکره	
۲۲		(مشکلا)
۲۳	اول جمله بزدک زمانان (اول جمله)	
۲۴		
۲۵		
۲۶		

اداره جر
 محله
 کلمه
 بتاریخ
 مطابقت
 علم و ادب
 ایجاد
 حواشی
 تبریک
 و عا
 یعنی
 نبود
 و دانش